

نقد و بررسی کتاب

جلیل دوستخواه

نقد حال ما

بیچاره اسفندیار، گزارش سعیدی سیرجانی،
بتزدا (مریلند)، کتاب فروشی ایران، ۱۳۷۱ (۱۹۹۲ میلادی)،
قطع وزیری، ۲۸۶+۱۴ ص. تحقیقات مکتوب علوم اسلامی

متن کتاب، گزارشی ست "سعیدی وار" از سلطنت سرشار از دروغ و دورویی و برتنی و خودکامگی و پیمان شکنی و جوان گشی- وحتا پسرگشی-ی گشتاسب و داستان اندوهبار و عبرت آموز اسفندیار، الگوی همیشگی ی پیش تاریخ و تاریخ ما.

گفتم گزارشی "سعیدی وار" و همانا بسیاری از کتابخوانان فارسی زبان که پیش ازین، دیگر کتاب های سعیدی، همچون دوآستین مرقع، ای کوه آستینان، ضحاک هاردوش، سیمای دو زن و جز آن را خوانده اند، مفهوم این تعبیر را درمی یابند و چگونگی ی لحن و زبان و بیان و نکته دانی و نگرش هوشمندانه ی او را در تحلیل و تفسیر رویدادهای داستانی و تاریخی و پیوندزدن آنها به زندگی ی دیروز و امروزمان به یاد می آورند.

سعیدی این بار، سرگذشت و داستانی از شاهنامه را برای شرح و بیان و عبرت آموزی برگزیده است که با همه ی کهنگی و غبار آلودگی، برای هر ایرانی

سخت آشناست و انگار در همین دیروز تاریخ مان روی داده است. تنها کافی ست که نام‌های گشتاسب، زریر، جاماسب، اسفندیار، رستم و زال را- هرچند که خود برایمان چندان غریب نیستند- با نام‌های آشناتری چون محمود، مسعود، احمد، تقی و نقی عوض کنیم؛ آن وقت، همچون مولوی بانگ برخواهیم آورد که: «خودحقیقت نقدحال ماست آن!»

"سعدی" در اشاره به دامتان "رستم و اسفندیار" به منظور عبرت آموزی به مردم روزگار خویش (و البته روزگارهای دیگر) و به ویژه به "میران نوروزی"، دو بی‌تی دارد، بدین گونه:

این که در سپهرها آورده اند رستم و رویینه تن اسفندیار
تا بدانند این خدایان ملک کز بسی خلق ست دنیا یادگار

و سعیدی - که اگر سعدی ی روزگارش نباشد، باری هم نامش با نام سعدی خویشاوندی و ازگانی دارد و هم خودش (خود فرهنگی و اندیشگی اش) از همان تیره و تبار "اهل قلم" (و در روزگار ما، در واقع "اهل آلم") ست - در آغاز کتاب، نخستین بیت ازین دو بیت سعدی را آورده و خود بی‌تی برجای دومین بیت نهاده است بدین سان:

... تابم تازند و از بیکارشان دیر انسون پیشه گردد کامگار

سعیدی با این دو بیت سروده‌ی مشترک سعدی و خود اشارتی گویا و کنایاتی بلیغ تر از تصریح دارد بدانچه، در کتاب خویش، به خواننده عرضه خواهد داشت. نویسنده در سرآغاز کوتاه چهارصفحگی کتاب، با عنوان "سلام"، درد دلی خودمانی دارد با خواننده اش و از حال و کار خویشتن، و از "مزاج تباه دهر" و "تند باد حوادث" و "سمومی" که از خاور و باختر عالم بر "بوستان" فرهنگ ما وزیده و "کل و یاسمن" را به تاراج برده است، سخن می‌گوید و، بی آن که ادعای کشف و کرامتی کند و خود را صاحب "فکر حکیمی و رای برهمنی" بدانند و لاف بزنند که آن "عزیز نگین" را از "دست اهرمن" به درخواهد آورد و به "سلیمان" خواهد سپرد، فروتنانه خود را "نقالی" می‌خواند که تنها شور و هوس نقل پنجه در ریشه‌ی جانش زده تا درین روزگار وانفسا که سکه‌ی نقالی از رواج افتاده است آرام و خاموش وار در صفحه‌های کتاب (و نه در قهوه خانه و به بانگ بلند) نقالی کند.

او این کار را نخستین بار در ضحاک مار دوش کرده و اینک به گفته‌ی

خودش درین مجلس تازه‌ی نقالی بخش دیگری از روایت های نیاکان را موضوع سخن قرار داده است و پیش از آن که، به تعبیر نقالان، از سرگذشت اسفندیار "داستان بزند" خواننده را بدین گونه به مجلس نقل خود فرا می‌خواند:

بفرمایید باهم در جشن تاجگذاری گشتاسب شرکت کنیم و شاهد مراسم جلوسش باشیم و برنامه کارش که مشتمل بر دونکته است: ترجه به دین و معنویت و تقوی، و پاسداری خاطر آزادگان، و ببینیم تقوای این خدیر شریعت پناه چه بر سر اسفندیار می‌آورد، و کار آزاده پرورش با مظهر آزادگان جهان درستم - به کجا می‌کشد... (ص ۴)

سعیدی در ضمن یادآوری‌هایی به خوانندگان، از جمله با لحن طنزآمیز ویژه خود، می‌نویسد:

این کتاب صرفاً برای سرگرمی عوام الناسی از طبقه خودم نوشته شده است. امیدوارم اهل فضل و تحقیق، از خریدن و خواندنش صرف نظر فرمایند. در غیر این صورت، وقت گرامی خود را تلف کرده اند و بنده مسئول آن نخواهد بود. (ص ۵)

بدین سان، سعیدی به گفته‌ی معروف دست پیش را گرفته است تا مبادا کسانی، از آن زمره که مو را می‌بینند و پیچش مو را در نمی‌یابند، از گوشه و کنار براو خرده بگیرند که: این هم شد شاهنامه پژوهی؟ اینها را که هر شاهنامه خوانی خود درمی‌یابد!

اما واقعیت این است که کار سعیدی را، هم در ضحاک ماردوش و هم درین دفتر، می‌توان و باید گونه‌ی شاهنامه پژوهی به معنای گسترده‌ی این تعبیر قلمداد کرد. گزارش سعیدی ازین دو داستان به هر روی در حوزه‌ی شاهنامه شناسی است و به شیوه و شگرد ویژه‌ی با بخش‌هایی از حماسه‌ی ملی ایران سر و کار دارد! ولی در چارچوب برداشت و تحلیل ساده‌ی رویدادهای داستان‌ها محدود نمی‌ماند. کوتاه سخن این که کار او بازگفت «سر دلبران در حدیث دیگران» است با گشت و گذار در داستان‌هایی از شاهنامه.

کمتر دیده ایم و شناخته ایم کسی را که همچون سعیدی با چراغ رهنمون و فروزان فردوسی به تاریکخانه‌های اندرون ما ایرانیان راه یابد و ژرفای پستوهای غبار قرون گرفته‌ی جان و دل ما افسون زدگان همیشگی اسطوره و حماسه و تاریخ را چنین تیزبینانه بکاود و هزیادمان کهنی را از هزارتوهای رازپوش برآورد و در جای درست و ویژه‌ی خود بگذارد و، در یک سخن، آینه‌ی تمام نما

در برابر چهره‌های کژ و مژ ما بگیرد تا خویشتن خویش را، به دور از همه‌ی خود فریبی‌ها و هیاهوهای بسیار برای هیچ، به چشم ببینیم و به روزگار پریشان و شوربختی و نابسامانی خود بیندیشیم.

این سعیدی‌ی چهره در پس میماچه‌ی "نقال" نهان کرده، هرچند که مردی ست به معنی‌ی دقیق کلمه فاضل و شاهنامه را از بسیاری از مدعیان بهتر می‌شناسد و درمی‌یابد و تحلیل می‌کند، درین - به گفته‌ی خودش - نقالی‌ها نه شاهنامه پژوهی ست به معنی‌ی دانشگاهی‌ی این تعبیر و نه سخنوری بازیگر و متفئن که برای سرگرمی و خوش کردن وقت خلق الله "داستانی بزند" و حکایتی و روایتی و تمثیلی را چاشنی‌ی کلام کند. او نویسنده‌ی چیره دست و طنز پردازی نکته منج ست که با چاره جویی پزشکی درد آشنا، سر نشتر قلم را بر تپاه ترین و کشنده ترین غده‌ها و گندمایه‌ها در ژرفای ناخودآگاه هستی‌ی ما و پیوندها و داد و ستدهای مان می‌زند تا مگر اندام‌های سالم و بارور ما ازین تباهی جان به در برند و دیگر باره بزوبند و ببالند و پویایی و زندگی درما جایگزین ایستایی و مرگ شود.

درین راستاست که باید کار استاد علی اکبر سعیدی سیرجانی را ارزیابید و بررسیید. نگارنده‌ی این کتابشناخت که با همه‌ی کتاب‌ها و گفتارهای شاهنامه شناختی، برخوردی پژوهشی و دانشگاهی دارد، درین مورد ویژه، کار را از دیدگاه گسترده تر فرهنگی و درعرصه‌ی پهناور و پیچیده و پُر رمز و راز روان شناسی فردی و جمعی‌ی ایرانیان و مردم شناسی و جامعه شناسی می‌نگرد و برآن ست که گزارش او را - برخلاف سفارش طنز آمیز وی - نه تنها عموم کتابخوانان، بلکه فرهیختگان و آشنایان دیرینه‌ی شاهنامه نیز باید با ژرف نگری، هرچه تاملتر بخوانند و بر سطر سطر و نکته به نکته‌ی آن تأمل ورزند و از میان گفته‌هایش به جست و جوی ناگفته‌هایش برآیند.

*

برخورد "سعیدی" با متن شاهنامه و گزیده‌هایی از بیت‌های آن که درین کتاب آورده، برخوردی جدی، مسئولانه، دقیق و به دور از آسان گیری ست. می‌توانم بگویم که درکمتر کتابی - حتا در کتاب‌های درسی دانشگاهی - نقل بخش‌هایی از شاهنامه را تا بدین پایه برخورددار از امانت داری و نگاهداری ساختار و ضبط‌های متن مأخذ دیده‌ام و این خود نمونه و سرمشقی ستودنی ست درین راستا برای کسانی که در نوشتارها و گفتارهایشان، بیت‌هایی از شاهنامه یا

افزوده بر شاهنامه را بی هیچ سنجش و ارزیابی متن شناختی، از هرچاپی که در دسترس دارند و گاه حتا از حافظه و خاطره و آنچه روزگاری در قصه‌گویی‌های خانوادگی یا در پای نقل نقالی شنیده‌اند، می‌آورند و بی اعتنا به هرگونه سنجهی شاهنامه شناختی، آنها را به فردوسی نسبت می‌دهند.

استاد "سعیدی" درین دفتر، جلد ششم از شاهنامه‌ی ۹ جلدی‌ی چاپ مسکو را مأخذ قرار داده؛ اما به رونویسی ساده‌ی بیت‌ها از آن پسندیده نکرده و درجاهایی با نگرشی پژوهشی، پاره‌یی از نسخه بدل‌های این چاپ را که درست‌تر و رساتر از متن می‌نماید، به متن آورده و درموردهایی نیز خود به تصحیح قیاسی یک یا چند واژه پرداخته است. سعیدی در بیشتر این دگرگونی‌ها، نکته سنجی و متن‌شناسی خود را نشان داده و گزیده‌های خود را تا آن جا که شدنی بوده، به اصل نزدیک کرده است. با این حال، جای سنجش این گزینه‌ها با ضبط‌هایی برتر در کاربردهایی همانند در دو دفتر تاکنون نشر یافته‌ی شاهنامه‌ی ویراسته‌ی "جلال خالقی مطلق" خالی‌ست. جدا ازین کمبود، در ساختار کنونی گزیده‌ها نیز گاه دگرگونی‌هایی نسبت به متن مسکو دیده می‌شود که نه نسخه بدلی در آن چاپ دارد و نه به تصحیح قیاسی نویسنده درمورد آنها اشاره‌یی رفته و ناگزیر کاربرد سلیقه و پسند شخصی‌ست و سنجه‌یی برای گزینش آنها به چشم نمی‌خورد. نکته‌های دیگری نیز در زمینه‌ی چگونگی‌ی ضبط بیت‌های شاهنامه درین کتاب دیده می‌شود که من برخی از آنها را به کوتاهی دراین جا برمی‌شمارم:

۱. درس ۹/س ۴: که‌ی بیانی‌ی میان نهاد و گزاره‌ی جمله، حذف شده و «چنین گفت» ای. . . به جای «چنین گفت که:» ای. . . (در متن چاپ مسکو «کای») آمده است. همین حذف را پیش از «آن» «آواز»، «از»، «اکنون»، «ای» و «این» در ۲۲ جای دیگر کتاب هم می‌بینیم. در برابر همه‌ی این موردها در ص ۱۹۲/س ۲۱ به درستی «خروشید که» ای فرخ اسفندیار. . . آورده‌اند.

۲. در هیچ موردی از موردهای بسیاری که بیت یا بیت‌هایی را از میان آورده‌های از شاهنامه حذف کرده‌اند، نقطه‌های تعلیق (. . .) در پایان بیت پیش از حذف کرده‌ها نگذاشته‌اند تا خواننده‌ی عادی دریابد که در شاهنامه، بیت یا بیت‌هایی دیگر درین میانه هست.

۳. گاه چنین می‌نماید که ضبط متن چاپ مسکو بر تصحیح قیاسی نویسنده یا نسخه بدلی از همان چاپ که سعیدی به متن آورده است، برتری داشته باشد:

الف) درس ۱۲۹/س ۴، «تر» از نسخه بدل (۴ دستنویس) جای «مرا» (ضبط

متن مسکو) را گرفته است. اما با دقت در ساختار متن، «مرا» را درست می‌یابیم. گشتاسپ در هنگام روانه کردن اسفندیار به زاول، درباره‌ی رستم می‌گوید:

به شاهی ز گشتاسپ نارد سخن	که او تاج نو دارد و ما کهن
به گیتی مرانیست کس هم نبرد	ز رومی و توری و آزاد مرد

درین دوبیت، بخش «او. . . آزاد مرد» گفته‌ی فرضی‌ی رستم است که گشتاسپ بدو نسبت می‌دهد و تأکید رستم (در واقع تکیه‌ی گشتاسپ) بر «مرا» در آن روشن است. اما نشانه‌گذاری‌ی نویسنده در پایان بیت نخست: «... کهن!» گویای آن است که وی بیت دوم را از زبان گشتاسپ در وصف اسفندیار انگاشته و ناگزیر «ترا» ی نسخه بدل را به جای «مرا» ی متن، در آن ضرور دانسته است. این درحالی است که در چهار بیت پیش ازین دو بیت، گشتاسپ به اسفندیار گفته است:

به گیتی نداری کسی را همال مگر بی خرد، نامر پرورال

که باز آوردن مفهوم آن در بیت دوم مورد بحث ماحشوست. گشتاسپ نخست در آن بیت، برای برانگیختن اسفندیار مفرور، او را در همه‌ی گیتی بی همال می‌خواند و تنها رستم را از همگان جدا می‌کند و اینک برای هرچه بیشتر وسوسه کردن اسفندیار به رفتن به زاول - که خود از آن اکراه دارد - با بیانی همانند بیان آن بیت، این سخن را به وانمود این که به نقل از گفتار رستم است، می‌گوید تا به شاهزاده‌ی خویشتن بین بیاوراند که رستم او را - که «به گیتی همال ندارد» و یگانه‌ی روزگار است - به چیزی نمی‌گیرد و خود را بی هیچ گونه جدا انگاری‌ی کسی، برتر از هرکس در گیتی می‌خواند.

ب) درص ۱۲۹ / س ۷ (و چند مورد دیگر در کتاب)، «زواره فرامرز» را به جای «زواره فرامرز» (متن مسکو) آورده‌اند که می‌تواند توهم اضافه شدگی‌ی «زواره» به «فرامرز» را برانگیزد. درحالی که زواره برادر و فرامرز پسر رستم است و این دو نام را نمی‌توان به هم اضافه کرد و فردوسی گویا با بودن گرفتن واوی در میان این دو نام، آنها را در پی هم آورده باشد. امروز نیز می‌توان زواره [و] فرامرز نوشت و Zavare (O) Faramarz خواند و یا درموردهایی که نام سومی با فاصله‌ی واوی پس ازین دو نام آمده باشد، این دو را با نشانه گذاری از هم جدا کرد.

پ) در ص ۲۱۷/س ۱۷، «بی دانش» (دستنویس ۶۷۵ لندن) را به جای «پردانش» (ضبط متن مسکو) آورده و «چنین گفت پردانش اسفندیار . . .» را «چنین گفت بی دانش . . .» نوشته اند. در ۳ دستنویس دیگر از نسخه بدل‌های چاپ مسکو هم «با دانش» آمده که در معنا تفاوت چندانی با متن ندارد.

می‌گویم که اسفندیار هرچند جاه طلب، خود فریب، مغرور و لجبازست، بی دانش نیست و سرتاسر داستان نشان می‌دهد که او از نیرنگ زشت و اهریمنی گشتاسپ آگاهست و در هنگام گفتن سخنی که بیت مورد بحث ما ناظر بر آن است، با دریده شدن پرده‌ی خودفریبی و ریاکاری از برابر چشمش، بیش از پیش دانا و آگاه شده است و ۵ بیتی که پس ازین بیت می‌آید، حکایت از اوج دریافت او از سرگذشت پُراز شوربختی آدمیان درین سرای سپنجی دارد و کمترین نشانه‌ی بی از غفلت و بی دانشی در آنها نیست. پس همان ضبط پردانش در متن چاپ مسکو درست می‌نماید.

۴. گاه شک آوردن در ضبط متن، دلیلی در پی ندارد:

- در ص ۱۸۷/س ۱۹، «که از رای و فرمان او پی کنم» (برابر با ضبط متن چاپ مسکو) را آورده اند؛ اما در یادداشت‌ها (ص ۲۷۴)، همین جمله را باز آورده و نوشته اند: «در متن روسیه . . . بیت بدین صورت مفهومی ندارد؛ تغییر براساس دیگر نسخه‌های کهن است.»

چه تغییری؟ در نسخه بدل‌های آمده در زیرنویس چاپ مسکو، تنها به نقل از ۲ دستنویس «گفتار تو» به جای «فرمان او» آمده است که ایشان، آن را به متن نیاورده‌اند و اگر هم می‌آوردند، معنی را خرابتر می‌کرد؛ زیرا اسفندیار در پاسخ پشتوتن که او را به سرپیچی از فرمان گشتاسپ و آشتی جویی با رستم اندرز داده است، می‌گوید:

تر گویی و من خود چنین کی کنم که از رای و فرمان او پی کنم؟

هرگاه ترکیب «پی کنم» را درین جا به مفهوم «پای به یک سو بنهم» یا «پای از راه بیرون بگذارم» بگیریم، معنای بیت، به همین صورتی که در متن هست، درست ست و «او» اشاره دارد به گشتاسپ؛ درحالی که «تو» تنها می‌تواند اشاره‌ی باشد به پشتوتن و آشکارست که او رایزن و اندرزگر اسفندیارست و فرمانی بدو نداده است که وی بخواهد از آن سرپیچد.

۵. گاه در برداشتی که از متن ارایه داشته‌اند، جای بحث ست:

درصص ۲۱۷-۲۱۸، این واپسین سخن اسفندیار را که:

به مردی مرا پرورستان نکشت	نگه کن بدین گز که دارم به مش
بدین چوب شد روزگارم به سر	زمیمرخ و ز رستم چاره گر
فسون‌ها و نیرنگ‌ها زال ساخت	که آروند و بند جهان او شناخت

نتیجه گیری اشتباه اسفندیار شمرده‌اند. اما اسفندیار درین سخن خویش، رستم و زال را نمی نکوهد که به نامردی و بافریب و نیرنگ او را به گشتن داده‌اند؛ بلکه می‌گوید این کار، به نیروی مردی (توان انسانی) شدنی نبود و «چوب گز» و «سیمرخ» و «زال» و راز واره یی که درمیان این سه گانه هست، انگیزه‌ی گشته شدن من گردید.

سخن اسفندیار، اشاره به بُن مایه‌ی راز آمیز و اسطوره‌گی‌ی داستان دارد که نیروهای فراطبیعی در آن، کارآیی‌ی آشکار داشته‌اند و اکنون در دیدگاه اسفندیار، به گونه‌ی یک راز-آیین می‌نماید. فراموش نکنیم که درچند بیت بعد، اسفندیار دوبار برنقش «زمانه» و «زمان» درین سرنوشت تلخ، تاکید می‌ورزد و پیش از آن نیز سیمرخ در اندرز به رستم، از کارکرد «زمانه» درین رویداد سخن به میان آورده و در اشاره به «تیرگز» که بر «گرانمایگی» آن تا کید کرده («تو این چوب راخوارمایه مدار!») و آن را نه «یک رزم افزار» ساده، بلکه «رازافزاری» آسمانی شناسانده است. گفته بود: «زمانه برکد راست آن را (تیرگز را) به چشم (چشم اسفندیار)».

پس این «زمان» یا «زمانه» («زروان بی کرانه» درخاستگاه اسطوره‌گی اش) است که درین رویداد، خویشکاری‌ی ویژه دارد و به گفته‌ی اسفندیار خطاب به رستم:

بِهانه تو بودی، پدر بُد زمان نه رستم، نه سیمرخ و تیرکمان

یعنی اسفندیار در واپسین دم که به فرابینایی رسیده است، حتا گشتاسب را هم که درتحلیل روند داستان، خودکامه‌ی بی‌آزمند و پسرکش ست. کارگزار و بازیچه‌ی «زمان (زمانه)» می‌بیند که در زمینه‌چینی‌ی این فاجعه، نقش محوری داشته است و دیگر کسان و چیزها را تنها بهانه می‌شمارد.

بدین سان می‌توانیم بگوییم که نتیجه گیری‌ی اسفندیار به هیچ روی اشتباه نیست و سخن او روی درنکوهش و نفرین رستم و زال ندارد و واپسین گفته‌ی او

نیز یکسره انگشت اتهام را به سوی گشتاسب (همان بازیچه‌ی آزمند و دیو خوی «زمان») دراز می‌کند:

بگفت این و برزد یکی تیزدم که برمن زگشتاسب آمد ستم!^۲

۶. گاه از نکته بی ظریف درگفتار فردوسی غفلت شده است:
- در ص ۱۱۸/س ۸، هنگام نقل سرآغاز داستان «رستم و اسفندیار»، بیت:

مرا نیست؛ فرخ مرآن را که هست به بخشای بر مردم تنگدست

را به زیرنویس برده و نوشته اند: «بله، این معترضه را تعدیاً حذف کردم که مضمونش در دوبیت قبل آمده بود...»

اما به باور من این بیت - گرچه معترضه است - باز آمد مضمون دو بیت پیش از آن نیست؛ بلکه کامل کننده و دنباله‌ی منطقی‌ی آنهاست و بی آن، پیوند جهان بیرون در چشم انداز شاعر و جهان درون و پرتیشان روزگاری و تلخکامی‌ی وی، در توصیفی که از زمان و مکان می‌کند، از هم گسسته می‌ماند. شاعر در سه بیت پیش ازین بیت، گفته است:

کنون خورد باید می خوشگوار	که می بوی مشک آید از جویبار
هرا پرخروش و زمین پرزجوش	خنک آن که دل شاد دارد به نوش
درم دارد و نقل و جام و بنید	سرگوسفندی تواند برید

آنگاه واقعیت تلخ نیازمندی و شوربختی سراینده درزندگی شخصی، سایه‌ی سیاه خود را برین تصویر دلپذیر بهار و آسایش و شادخواری می‌اندازد و شاعر ناگهان فرصت را برای گریزی کوتاه، غنیمت می‌شمرد و بی هیچ زنجبوره و آه و فغان سوزناکی - چنان که از حماسه پردازی چون او می‌سزد - یک سینه سخت و یک دفتر حکایت و شکایت ناکامی و تیره روزی را در چشم برهم زدنی، دربینتی خلاصه می‌کند و برای ثبت در تاریخ پُر از بیداد فرهنگ این سرزمین، درین نقطه‌ی حساس از منظومه‌ی خود می‌گنجانند و بی درنگ بر سر سخن خود می‌رود تا از فضای ویژه‌ی سرآغاز و درآمد داستان - و به تعبیر پیشینیان «براعت استهلال» - به دور نیفتد.

۷. نشانه گذاریهای کتاب (چه در بیت های شاهنامه و چه در گزارش

نویسنده)، مانند بیشتر کتابهای فارسی، نارسا و گاه نادرست و به دور از سنجه‌ها شناخته‌ی این کار است.

۸. گذشته از بیت‌های شاهنامه، در گزارش نویسنده نیز نکته‌هایی یادکردنی است:

الف) درس ۷۷/س ۱۷ و ۱۸ و چند جای دیگر، «خوان» و «هفت خوان» نوشته‌اند که املای رایج این واژه هاست در بیشتر دستنویس‌های (و به پیروی از آنها در چاپ‌های) شاهنامه و در عموم نوشتارهای فارسی جز اندک شماری. اما درست آنها «خان» و «هفت خان» (هفتخان) است که درباره‌ی آن از نوشتارهای دقیق پژوهشی معاصر آمده و ضبط آن در شاهنامه‌ی ویراسته‌ی جلال خالقی مطلق (دفتر دوم) نیز چنین است. جا داشت که درین مورد، آقای سعیدی هم که بی‌گمان بر درستی ضبط «خان» آگاهی دارد از عادت و الفت روی مرگرداند و «خوان» نمی‌نوشت.

ب) درس ۱۱۱/س ۱۶، واژه‌ی مهجور «درکت» را به کار برده‌اند که در فارسی امروز کاربردی ندارد و برای همگان ملموس و مفهوم نیست و جمع مؤنث آن (درکات) را هم بسیار به ندرت می‌توان دید. واژه‌ی «مغاک» - با همی کهنگی اش - می‌توانست جانشین بهتری برای آن باشد.

پ) درس ۱۵۲/س ۶، «قلوه سنگ» را در اشاره به سنگی که بهمن از فراز کوه به سوی رستم می‌غلطاند، به کار برده‌اند که با نثر این کتاب هماهنگ نیست و بهتر بود که «لخت سنگ» یا «پاره سنگ» را به جای آن می‌آوردند.

ت) درس ۱۶۱/س ۴، از «شعله‌های بی‌امان جهنمی که کلیدش را منحصرأ به دست نایب سَروشنین اهورامزدا (اهوره مزدا) سپرده‌اند» سخن می‌گویند. اما دوزخ زرتشتی، شعله‌های آتش ندارد و جایی سردست!

حروفچینی و صفحه‌آرایی و چاپ کتاب، در نهایت دقت انجام پذیرفته و کاغذ و جلد آن نیز چگونگی‌ی والایی دارد و درخور پایگاه شاهنامه و فرهنگ ایرانی است و باید به کتاب‌فروشی‌ی ایران در مریلند (آمریکا) و همه‌ی دست‌اندرکاران چاپ و نشر آن آفرین گفت که در سرزمینی انیرانی، کتابی بدین پاکیزگی و ویراستگی به فارسی زبانان عرضه داشته‌اند.

پانویس‌ها:

۱. نویسنده، کتاب را با یادداشتی کوتاه در سرآغاز، با خطاب «هموطن گرامی» به ایرانیان فرهنگدوست عرضه داشته است تا با پیش‌خرید نسخه‌ی آن، به یاری‌ی ناشران زیان‌دیده‌ی

کتابهای وی در ایران بشتابند. سمیدی شرح این یادداشت را در برگه پی جداگانه، همراه کتاب آورده و گفته است که از سال ۱۳۶۸ تاکنون ۱۵ جلد کتاب به چاپ رسیده‌ی او در تهران در انبارمانده و اجازه‌ی نشر نیافته است و در نتیجه، ناشران آن کتابها ۷,۷۵۰,۰۰۰ تومان سرمایهای خود را به خطر انداخته اند. او از هموطنان خود خواسته است که دست کم با خرید یک جلد از هزارجلد این کتاب که همی آنها شماره گذاری دستی شده است - به صورت پیش پرداخت ۵۰ دلار آمریکا یا ۳۰ پوند انگلیس، با همت عالی و آزاد منشی‌ی خود، به جبران زیان ناشران کتابهای او در ایران بپردازند.

۲. کارپرد 'ی' (ye) در پی واکه های آ، و، ی، ا، اِ (e, o, v, a) شیوه پی ست برای آسانتر کردن خواندن خط فارسی که نگارنده ی این گفتار، از آن پیروی کرده است.

3. Mask

۴. درین باره همچنین، ن. ک. به: «برخورد با شاهنامه در تراژدی قدرت»، نقد نگارنده‌ی این گفتار بر کتاب تراژدی قدرت در شاهنامه از «دکتر مصطفی رحیمی» در ماهنامه ی ملک، شماره ی ۲۷، خرداد ۱۳۷۱، صص ۲۱۳-۲۱۵.



فرزین یزدانفر

Simin Daneshvar,
Daneshvar's Playhouse: A collection of Stories,
 Translated from Persian by Maryam Mafi,
 Washington, D.C., Mage Publishers, 1989

صورتخانه دانشور

سیمین دانشور، تا هنگامی که همسرش جلال آل احمد در قید حیات بود، چندان طرف توجه منتقدان و مترجمان قرار نگرفته بود. ولی در چند سال اخیر تعداد مقالاتی که به بررسی و نقد آثار وی پرداخته‌اند افزایش یافته که خود نشان دهنده این واقعیت است که خلاقیت هنری دانشور به عنوان نویسنده‌ای طراز اول شناخته و پذیرفته شده است. یکی از این کوشش‌ها که در زمینه